

پژوهشی پیرامون الفاظ موضوعات احکام در اسلام

بطور کلی الفاظی که در موضوعات احکام شرعیه بکار برده شده است باعتبار معنای مراد از آنها به سه قسم تقسیم می‌گردد، زیرا هنگامیکه شارع مقدس حکمی را وضع می‌نماید و کلمه‌ای را موضوع آن حکم قرار می‌دهد یا معنی لغوی و عرفی آنرا در نظر می‌گیرد و یکی از احکام خمسه تکلیفی را روی آن قرار می‌دهد، در این صورت شارع مقدس در معنای لغوی و عرفی آن تصرفی ننموده است و در حقیقت کلمه در معنی لغوی خود باقیست.

و یا اینکه هنگام تشریح حکم معنای لغوی و عرفی کلمه را منظور ندارد بلکه معنایی را در نظر می‌گیرد که مشابه معنای لغوی و عرفی آن است ولی از جهاتی با آن متفاوت است و حکم را روی معنای ملحوظ خود قرار می‌دهد و به عبارت دیگر شارع مثل واضع لغت لفظی را برای معنای دیگری مشابه معنای لغوی آن که مورد نظر خودش می‌باشد اصطلاح قرار می‌دهد از قبیل لفظ «صلوه» که در لغت بمعنی دعا می‌باشد ولی شارع مقدس با عملی که انجام می‌داد و گفتار خود که می‌فرمود: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِی اصَلِّی» (چنان نماز بجای آورید که من بجای می‌آورم.) لفظ «صلوة» را برای اعمال مخصوصی بکار برده و حکم و جوب را بر روی آن قرار داده است و این نوع وضع را که در کتب اصول مطرح است حقیقت شرعیه می‌نامند و در نتیجه حکم موضوع از طرف شارع فقط برای معنای مقصود خودش می‌باشد و معنی لغوی آن در نظر شارع از این لحاظ حکمی ندارد و هر موقع در لسان شرع یا متشرعه این کلمه مورد استفاده قرار گیرد بر معنی اصطلاح شرعی آن حمل می‌شود

و استعمال آن در لسان شرع در معنی لغوی محتاج بقرینه است همچنانکه گاهی شارع هنگام جعل حکم بر روی موضوعی معنی لغوی آنرا اراده نمی‌نماید و با بکار بردن قرینه، لفظی را در معنای غیر لغوی آن بکار می‌برد و در طول مدت زمان شارع این لفظ با قرینه در معنی مجازی بکار برده می‌شود و پس از زمانی یعنی در زمان متشرعه بر اثر الملاقات زیاد و استعمالات بدون قرینه بتدریج بمرحله‌ای می‌رسد که اطلاق آن لفظ و اراده معنی غیر لغوی از آن دیگر احتیاج بقرینه ندارد و بدون قرینه در همان معنی بکار می‌برد و بتدریج بمرحله حقیقت می‌رسد و استعمال آن لفظ در معنای مخترع شارع بمثل استعمال آن در معنی لغوی، و بنحو استعمال حقیقی است و این را در اصطلاح اصولیون «حقیقت شرعیّه» می‌نامند.

از بیان این مقدمه چنین استنباط می‌گردد که این نکته باید در نظر باشد: هر لفظی که موضوع حکم شرع واقع می‌گردد ابتدا باید معلوم شود که آن لفظ معنی مخترعی که از طرف شارع در نظر گرفته شده و بمرحله حقیقت شرعیّه رسیده باشد دارد و یا اینکه چنین معنی برای آن وجود ندارد، زیرا در صورت ثبوت وجود چنین معنی و ثبوت حقیقت شرعیّه برای یکی از الفاظی که موضوع برای حکمی از احکام شرع واقع گردیده دیگر احتیاج بتحقیق در معنی آن لفظ نیست و بمجرد ثبوت آن معنی لفظ بر همان معنی مراد شارع حمل می‌شود.

ولی در صورت عدم ثبوت و یا تردید در حصول آن، اصل عدم ثبوت و عدم نقل در آن مورد جاری است و علما مراد شارع را بمعنای لغوی آن حمل می‌کنند و خلاصه مطلب این است که الفاظ موضوعات احکام در شرع اسلام بر معنای لغوی آنها حمل می‌شود مگر اینکه در مورد آن حقیقت شرعیّه‌ای ثابت شود و در موارد شك نیز بوسیله اصل عدم نقل و اصول دیگر باید معنی لغوی و عرفی آنرا در نظر گرفت و برای تحقیق در این مطلب تعدادی از موضوعات و الفاظی را که در فقه اسلامی برای آنها حکمی جعل شده است مورد تحقیق قرار می‌دهم.

یکی از آن الفاظ لفظ معدن می‌باشد و این کلمه موضوع چندتن حکم قرار گرفته است از قبیل حکم عدم جواز سجده بر معدنیات و همینطور وجوب اخراج خمس از آن. آیا برای کلمه معدن غیر از معنای لغوی و عرفی آن معنای دیگری که شارع

آنرا در نظر گرفته و بعنوان حقیقت شرعیه بکار رفته باشد وجود دارد و یا اینکه غیر از معنی عرفی و لغوی شارع معنی دیگری را در نظر نگرفته است که در صورت اول حکم عدم جواز سجود بر آن و همینطور وجوب اخراج خمس فقط در مورد آن معنی ثابت می‌شود و بنابر صورت دوم باید حکم را بر معنای لغوی آن حمل نمود و در فهم معنی آن باید بعرف مراجعه کرد.

بنابر آنچه از گفتار نقها استنباط می‌گردد برای لفظ معدن حقیقت شرعیه‌ای وجود ندارد بلکه از افراد حقیقت متشرعه نیز نمی‌باشد و شارع در موقع جعل حکم معنی لغوی و عرفی آنرا در نظر گرفته است، و بحث و تحقیق نقها در باب معنی این کلمه در باب سجود و خمس از آن جهت است که معدن از موضوعاتی است که معنی عرفی آن مورد حکم قرار گرفته است و برای فهم معنی عرفی آن باید بمجاورات عرف و لغت مراجعه نمود و از اهل فن و خبره تحقیق کرد مخصوصاً در این عصر که توجه بیشتری باین موضوع می‌شود و استخراج انواع فلزات و غیره بحدکافی رسیده است و از هر لحاظ مورد توجه بشر امروزی است و کارشناسان و متخصصین در این فن زیاد هستند و با مراجعه بآنها معنی معدن کاملاً روشن می‌شود همچنانکه در کلیه اموری که باید بوسیله عرف معلوم گردد به کارشناسی در آن امر مراجعه می‌شود و از این جهت مرجع در تعیین معنی و مصداق این کلمه نیز عرف و کارشناسان عرفی هستند و هر چیز که در نظر عرف و اهل خبره معدن نامیده می‌شود حکم معدن از نظر شرع نیز در آن جاری است و اگر اسم معدن در نزد عرف بر آن صادق نباشد از موضوع معدن خارج می‌شود و حکم معدن بر آن جاری نیست.

لکن در اینکه بعضی از افراد معدن در موقع اطلاق این کلمه سبقت بذهن دارد شکی نیست ولی این سبقت و پیشی گرفتن یکی از معانی لفظی بذهن انسان، بجهت زیادی اطلاق و استعمال آن لفظ در آن فرد و یا افراد است، مثل معدن طلا و نقره و امثال آنها که چون این افراد و مصادیق از افراد کامل معدن می‌باشد سبقت بذهن دارد و این سبقت دلیل اختصاصی معدن باین افراد نیست.

بطوریکه اطلاق کلمه معدن در غیر از این افراد و یا اعم از این افراد استعمال در غیر معنی حقیقی آن لفظ باشد بنابر این اطلاق این کلمه و اراده غیر از این افراد

و یا اعم از این افراد مانعی ندارد و استعمال لفظ در معنی حقیقی خود می‌باشد چنانکه در سایر مطلقات نیز چنین است و بسیاری از اخبار و کلمات فقها نیز بر این معنی دلالت دارد. اخبار مورد استدلال در این مبحث را می‌توان بسه دسته تقسیم کرد.

اول آندسته از اخبار که مشتمل بر کلمه « معدن » می‌باشد مانند :

الف - ۱- روایت حماد بن عیسی از امام موسی کاظم (ع) قال : الخمس من خمسة اشیاء ... و من المعادن والملاحه .

حماد بن عیسی از امام کاظم (ع) روایت می‌کند که فرمودند : خمس بر پنج چیز تعلق می‌گیرد : غنیمت (مالیکه در جنگ از کفار گرفته می‌شود) و غوص (بیرون آوردن جواهرات بوسیله غواصی از دریا) و معدن (کان) و کنز (گنج) و ملاحه (نمک) .

۲- احمد بن محمد از بعضی از اصحاب روایت می‌کند که امام (ع) فرمودند :

(الخمس من خمسة اشیاء من الكنوز والمعادن الخ . . .) ۲ .

احمد بن محمد گفت روایت کرد مرا بعضی از اصحاب که آن حضرت (ع)

فرمودند : (خمس از پنج چیز است ، از کنزها و معدنها الخ . . .)

۳- موثقه بن ابی عمیر عن ابی عبدالله (ع) الخمس علی خمسة اشیاء علی الكنوز والمعادن والفوص والغنیمة و نسی بن ابی عمیر الخامس^۳ . خبر موثق بن ابی عمیر از ابی عبدالله (ع) : خمس بر پنج چیز تعلق می‌گیرد بر گنجها ، معدنها ، غوص و غنیمت و پنجمی را ابن ابی عمیر فراموش کرده است .

۴- منقول است از تفسیر نعمانی عن علی (ع) : الخمس یجری من اربعة وجوه من الغنائم التي یصیبها المسلمون من المشركين و من المعادن الحدیث . در تفسیر نعمانی از علی (ع) نقل شده است که فرمودند : خمس در چهار چیز جاری است . از غنائمی که مسلمین از کفار می‌گیرند و از معادن .

۵- صحیح حماد از حلبی فی حدیث قال : سئلت ابا عبدالله (ع) عن الكنز کم فیه قال : یؤخذ منها کما یؤخذ من المعادن الذهب و الفضة^۵ .

در خبر صحیح حماد از حلبی روایت می‌کند که او گفت از ابا عبدالله (ع) پرسیدم که آیا در گنج چیزی هست ؟ فرمودند در گنج خمس است و پرسیدم که

در معدن چیست فرمودند در معدن خمیر است و پرسیدم از سرب و روی و آهن و آنچه از معدن است در آنها چیست فرمودند در آنها همان اندازه گرفته می‌شود که از معدن طلا و نقره گرفته می‌شود.

چنانکه ملاحظه می‌شود در این احادیث هیچگونه قیدی که موجب اختصاص این الفاظ بموارد مخصوص شود وجود ندارد بلکه بطور مطلق آورده شده است .
ب: آن دسته از اخبار که مشتمل بر کلمه «رکاز» می‌باشد مانند :

۱- صحیح حماد از حریر و از زراره از ابی جعفر (ع) - قال : سئلته عن المعدن ما فيها فقال (ع) : كلما كان ركازاً ففيه الخمس^۶. صحیح حماد از حریر و زراره از امام باقر (ع) روایت می‌کنند که از آن حضرت در مورد معدن سوال نمودند که چه تکلیفی در آن است پس حضرت فرمودند : در هر رکازی خمس واجب است مثل اینکه «رکاز» برآم از معدن و گنج اطلاق می‌شود لکن مراد از آن در این حدیث معدن می‌باشد .

ج - اخباری است که در آنجا از مصادیق مختلف سؤال شده است وائمه (ع) در جواب سوال از آنها تمام را تحت يك عنوان کلی معدن درج نموده‌اند و این نوع احادیث بهترین دلیل بر این است که کلمه معدن در معنی لغوی خود بکار رفته است و حقیقت شرعیّه ندارد . مانند :

صحیح محمد بن مسلم از ابی جعفر (ع) قال : سئلته عن الملاحه فقال و الملاحه فقلت ارض سجنه مالهه يجتمع فيه الماء فيصير ملحاً فقال : هذا المعدن فيه الخمس نقلت والكبريت و النفط يخرج من الارض فقال هذا و اشباهه فيه الخمس^۷ .

در خبر صحیح محمد بن مسلم از امام باقر (ع) گفت از حضرت درباره نمک سؤال نمودم حضرت فرمودند مراد تو از نمک چیست عرض کردم زمین شوره‌زاری است که در آن آب جمع می‌شود و به نمک تبدیل می‌گردد . حضرت فرمودند در این معدن خمس واجب است عرض کردم کبریت و نفت نیز از زمین استخراج می‌شود . فرمودند - در این چیزها و مانند آن خمس واجب است .

در روایت صدوق بجای جمله «هذا و اشباهه فيه الخمس» جمله «مثل المعدن فيه الخمس» روایت نموده است . بنابر روایت صدوق در کلمه مثل دو احتمال وجود دارد اول اینکه مراد از مثل ، مثلث در موضوع باشد زیرا کلمه معدن در استعمالات

کثیراً بر ملاحظه اطلاق می‌شود و به این اعتبار یکی از مصادیق و افراد معدن است و حکم معدن بر آن جاری است و احتمال دوم اینکه مراد از مثلثیت، همانند بودن در حکم است یعنی با اینکه ملاحظه از افراد معدن نیست از لحاظ موضوع، ولی از لحاظ حکم مثل معدن می‌باشد.

۲- در بحار از معانی الاخبار روایت می‌کند قال رسول الله (ص): العجماء جبار والمعدن جبار و فی الرکاز الخمس^۸.

جبار بمعنی هدر است حضرت رسول فرمودند هر که در معدن هلاک شود دینه ندارد و در رکاز خمس واجب است.

ظاهراً مراد از رکاز اعم از معدن است و آوردن کلمه معدن برای بیان حکم دینه کسی است که در معدن هلاک می‌شود و کلمه رکاز برای بیان وجوب خمس در آن می‌باشد.

از مجموع اخبار منقول در این باب و رد بعضی بر بعضی دیگر و مقایسه آنها استنباط می‌گردد که شارع مقدس موضوع معدن را محدود بحدی ننموده است و بدون هیچگونه تصرفی در معنی این کلمه در مورد آن حکم جعل نموده است و بآنچه عرف از این کلمه استنباط می‌نماید و می‌فهمد اکتفا نموده است و برای ذم معنی آن بعرف ارجاع داده است همانطور که در تمام موضوعات احکام محوله بعرف، تعیین معنی آن منوط به نظر عرف است و از اینکه در اخبار نیز برای معدن قیود و شرایطی ذکر نشده است و فقط کلمه معدن و امثال آن بطور مطلق آورده شده است چنین بر می‌آید که در معنای این کلمه در عرف و اخبار و لغت اختلافی وجود ندارد و اینکه در بعضی از اخبار بعضی از مصادیق این موضوع آورده شده است مانند ملاحظه و لغت و کبریت و امثال آن و در بعضی دیگر مصادیق دیگری از آن کلمه، بمقتضای سوال از آنها بوده است و مقصود از بیان این افراد و مصادیق کلمه معدن در اخبار این نیست که کلمه معدن به آنها اختصاص دارد و افراد دیگری که در اخبار ذکر نشده است از افراد و مصادیق معدن نیستند، زیرا کبرای کلی یعنی وجوب خمس در معدن و عدم جواز سجده بر معدنیات که در بعضی از اخبار موجود است با این اختصاص مخالف است. لکن هرگاه اندراج فردی از افراد در مفهوم معدن

و اطلاق معدن بر آن مشکوک باشد، نمی‌توان بدلیل عمومیت لفظ معدن استدلال نمود و فرد مشکوک را در معنی کئی معدن مندرج نمود زیرا این-استدلال از موارد استدلال بعام در شبهات مصداقیه عام است و در محاورات عرف و اصولیون جایز نیست.

یکی از کلمات دیگری که موضوع حکم قرار دارد و فقها در تعیین معنی آن مباحثی دارند کلمه «کنز» (گنج) می‌باشد و بیشتر فقها باکه اکثر قریب باتفاق عقیده دارند کلمه «کنز» نیز مانند کلمه «معدن» بمعنای عرفی و لغوی آن، موضوع حکم قرار گرفته است و مثل بیشتر موضوعات احکام است که شارع مقدس اسلام برای آنها تعریف خاصی ننموده است و برای آن حدود و شرایطی قائل نشده است بلکه معنی عرفی آن را در نظر گرفته و حکم را بر همان معنای عرفی حمل نموده است و باید برای فهم معنای آن بعرف مراجعه نمود برای توضیح و تحقیق بیشتری در این مورد.

کلمات فقها در موارد مختلف و همچنین تعدادی از اخبار که بر این مطلب دلالت دارد نزل می‌نمائیم چنانکه در جواهر آمده است و الکنز هو کما فی التنقیح بل : فی النذکره و غیره : کل مال مأخوذ تحت الارض الخ .

آنچه از عبارت کتاب جواهر و از عبارات کتب فقهای دیگر برمی‌آید بطور خلاصه در زیر بیان می‌شود .

گروهی از فقها «کنز» را چنین تعریف کرده‌اند و فرموده‌اند که گنج مائی است که در زمین ذخیره شده باشد گروهی باین تعریف، کلمه «قصد» اضانه نموده و فرموده‌اند که این ادخار و ذخیره نمودن باید از روی قصد باشد و بنابراین، اموالی که بواسطه حوادثی از قبیل سیل و زلزله و غیره در صحراها و یا بقعه‌ها و غیره مدفون شده باشد از مفهوم کنز خارج است و موضوع حکم قرار نمی‌گیرد .

و عده‌ای دیگر از فقها علاوه بر شرط بودن قصد، قید دیگری اضافه نمود . فرموده‌اند که باید از نقدین باشد و بمقتضای این قید جواهرات و سنگهای قیمتی که در زمین مدفون شده باشد از مفهوم کنز خارج است .

و گروهی دیگر از علما علاوه بر دو شرط مذکور قید دیگری اضافه نموده و فرموده‌اند که باید در زمین مدفون باشد و بموجب این قید اموال ذخیره شده در

عمارات وجوف درختها و قتل کوهها و امثال این موارد از موضوع کنز خارج است و موضوع حکم قرار نمی‌گیرد.

بنابر اعتبار این قیود در معنی کنز برای کنز جز موارد معدودی چیزی باقی نمی‌ماند و بر اثر این قیود بیشتر موارد کنز که عرف آنرا بطور مسلم از افراد کنز می‌داند از مصادیق کنز خارج می‌شود و حال آنکه مسلماً غرض شارع این نیست، لکن باید تحقیق نمود که فقهای عظام این قیود را از کجا استفاده نموده‌اند تا در صورت صحت منشاء آنها بناچار آن قیود را پذیرفت. و آیا برای اثبات و صحت این قیود دلیلی از اخبار وجود دارد که بموجب آن چنین قیودی قائل شده‌اند و یا در کتب لغت برای معنای کنز چنین قیودی ذکر شده است و یا اینکه از مرتکبات و اطلاقات این کلمه در عرف چنین قیودی استفاده می‌شود.

در صورت نبودن ادله‌ای از اخبار و لغت و محاورات، بر لزوم قیود مذکور، بناچار باید با اجرای اصل عدم تقیید، معنی مطلق که در محاورات عرف بر آن اطلاق می‌شود اراده نمود. اما از نظر اخبار - ظاهراً وجود دلیلی که مفاد آن اشتراط چنین قیودی در معنی کنز باشد مسلم نیست زیرا از اخبار باب که بعداً نقل می‌کنیم چنین قیودی استفاده نمی‌شود چنانکه در اخبار زیر کلمه «کنز» بطور مطلق مورد حکم قرار گرفته است.

۱- عبیدالله بن علی الحائبی انه سئل ابا عبدالله (ع) عن الكنز کم فیه فقال : علیه الخمس^۹.

عبیدالله... از حضرت ابا عبدالله در مورد گنج سوال نمود حضرت فرمود در آن خمس واجب است.

۲- خبر حماد بن عمرو عن الصادق (ع) عن ابائه (ع) فی وصیة النبسی (ص) لعنی (ع) قال یا علی ان عبدالمطلب سن فی الجاهلیة خمس سنن اجراها الله تعد فی الاسلام (الی ان قال) و وجد کنزا فاخرج منه الخمس و تصدق به الخ.

حماد بن عمرو از امام صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت از طریق اجدادش فرمودند: پیغمبر (ص) در وصیت خود بعلی (ع) فرمودند: ای علی عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خداوند آنها را در اسلام اجرا نمود تا اینکه فرمودند

عبدالمطلب گنجی یافت و خمس آنرا انفاق نمود.

واز این قبیل اخبار زیاد است که در اغلب آنها کلمه «کنز» بطور مطلق بیان شده است و از آنها قیدی و شرطی استفاده نمی‌شود و باید بر معنی مطلق که در محاورات فهمیده می‌شود حمل نمود و اما از نظر لغت، اغلب لغویین در کتب لغت از کنز چنین تعریف نموده‌اند و گفته‌اند:

کنز مال مدفون در زمین است و بعضی گفته‌اند کنز عبارتست از: ذخیره کردن چیزی در زمین و امثال این تعبیرات که از هر کدام ممکن است قیدی استفاده نمود مانند قید «زمین» که از دیگری استفاده نمی‌شود و از هیچکدام از آنها قید تقدین بودن استفاده نمی‌شود. لکن چنانکه ملاحظه می‌شود معنی مضبوطی که تمام لغویین آنرا گفته باشند در بین نیست و ثانیاً چنانکه فقها در باب حجیت خبر واحد می‌گویند قول لغوی حجیت نیست زیرا شخص لغوی در قید امتیاز معنی حقیقی و مجازی لفظ نیست و او فقط معانی محاوره‌ای را که از عرف و یا از کتب دیگر فهمیده می‌شود جمع‌آوری می‌نماید و در کتاب خود ضبط می‌نماید و بنابراین از وجود معنایی برای لفظی در کتاب لغت، ثابت نمی‌شود که آن معنی برای آن لفظ حقیقت است و بیشتر اصولیون از این جهت قول لغوی را حجیت نمی‌دانند مگر اینکه قول لغوی طریقی برای فهم معنی لغت در نظر عرف باشد که در این صورت بعنوان طریق و راه رسیدن بمعنی عرفی حجیت است.

اما از نظر استناد این قیود از اطلاقات عرف، استفاده این قیود از محاورات و اطلاقات در عرف معلوم نیست بلکه شاید بتوان گفت عدم استفاده این قیود از محاورات عرف مسلم است زیرا کلمه کنز در عرف مردم در اعم از این معانی اطلاق می‌شود و در صورت تشکیک در وجود و عدم قیدی بموجب اصل هرگونه قیدی مرتفع می‌گردد.

بنابراین چنانکه در اول هم گفته شد این کلمه نیز از کلماتی است که شارع بدون تصرف در معنی آن آنرا موضوع حکم قرار داده است و برای تعیین معنای آن بعرف محول نموده است و از موضوعاتی است که فهم عرف و اطلاقات او در مورد آن حجیت است چون شارع برای آن تعریف خاصی ننموده است.

و اگر چه بعضی از افراد کنز هنگام اطلاق آن در عرف بذهن سبقت دارد لکن این انسباق و سبقت بذهن همچنانکه در مورد کلمه معدن گفته شد سبقت بدوی است و بر اثر کثرت اطلاق آن بر آن مورد و یا بجهت فردا کمل می باشد و موجب اختصاص نمی شود .

لکن تحقیق این است که در این مورد سه عنوان مشهود است که در نظر عرف از یکدیگر متمایز می باشد و شارع برای هر یک از آنها احکام خاصی قرار داده است .
 ۱- مالی که صاحب آن معلوم نیست مثل زمینی که مالک آن متواری شده است و اعراض از آن نیز معلوم نیست و این را مجهول المالك می نامند و برای آن احکام خاصی است .

۲- مالی که صاحب آن ، آنرا گم کرده است خواه اموال منقول و یا حیوان باشد که شامل انسان نیز می شود و باین امور لقطه و لقیط و ضاله و امثال آن می گویند و برای این امور نیز احکام خاصی است .

۳- معنی سوم یعنی کنز در مقابل دو معنی اول و دوم واقع است و ممتاز از آنهاست و در نظر عرف معلوم هست و برای فهم معنای آن بعرف مراجعه شود .
 و این کنز از مباحات اولیه است که هر شخصی بدان دست یافت مالک آن می شود و این حکم مخالف با اصل احترام بمال مردم نیست زیرا اصل احترام بمال در صورتی است که اضافه مال بمالك معینی مشخص باشد . بلکه می توان گفت موضوع اصالة- الإحترام احترام بمالك است نه مال و معنی ملك همان اضافه مال بمالك است و در صورت وجود این اضافه از مال بمالك و تعلق مال به شخص ، احترام آن واجب است و لکن باید بر وجود این اضافه و ملکیت اماره شرعیه وجود داشته باشد و در صورت عدم وجود اماره شرعیه بر وجود این اضافه دیگر إصالة الإحترام جاری نیست مانند بیشتر کنوز که از این قبیل می باشد .

منابع

- (۱) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۳ حدیث ۴
- (۲) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۳ حدیث ۱۱
- (۳) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۳ حدیث ۷
- (۴) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۱ حدیث ۱۲
- (۵) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۳ حدیث ۲
- (۶) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۲ حدیث ۳
- (۷) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۳ حدیث ۴
- (۸) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۲ حدیث ۵
- (۹) وسائل ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۵ حدیث ۱

